

## کراج آب مکسور النصاب

دکتر سعید واعظ

در اوایل باب ششم مرزبان‌نامه در داستان زغن ماهی خوار با ماهی بعد از بیت  
چرخ از دهنم نواله در خاک افکند دولت قدحم پیش لب آورد و بریخت  
چنین آمده است: «... و او خایب و نادم بماند (ع) کراج آب مکسور النصاب...»  
مرحوم علامه قزوینی رحمه الله علیه در پاورقی همان صفحه نوشته‌اند: «کذا فی خمس من النسخ  
وفی السادسة کراج آب الخ ولم اظفر بتفسیره».

در مرزبان‌نامه‌ای که در سال ۱۳۵۵ هـ توسط بنیاد فرهنگ ایران با تصحیح جناب آقای محمد روشن  
حفظه الله تعالی به زیور طبع آراسته شده در متن نیامده و در پاورقی به نقل از نسخه موزه بریتانیا و  
متن چاپ لیدن به صورت «کراج آب مکسور النصال» (ص ۲۵۷) آمده است، و جناب آقای دکتر  
خطیب رهبر دامت افاضاته و متعالله بطور بقائه در شرح مرزبان‌نامه خود که متن آن براساس  
تصحیح مرحوم علامه قزوینی رحمه الله علیه می‌باشد و چاپ اول آن جزو انتشارات دانشگاه شهید  
بهشتی در سال ۱۳۶۳ شمسی منتشر شده است در ترجمه عبارت فوق نوشته‌اند «مانند امیدواری که  
کاسته بهر (= بی نصیب) بازگشت».

پرواضح است در عبارت فوق «ک» حرف تشبیه و «راج» اسم فاعل از رجا یرجو رجاء» به معنی  
امیدوار، و «آب» فعل ماضی از آب یؤوب ایاباً به معنی «برگشت» و «مکسور» اسم مفعول از کسر  
یکسر کسراً به معنی «شکسته» است. اما «نصاب» در واژه‌نامه‌های عرب به معانی گوناگون آمده  
است، از جمله ابن منظور در لسان العرب آورده: «النصاب: جزأة السکین والجمع نصب، ونصاب  
السکین: مقبضه. والنصاب من المال: القدر الذی تجب فیہ الزکاة اذا بلغه نحو مائتی درهم و خمس  
من الابل. [تعریف اخیر خاص اصطلاحات و تعبیرات فقهی است]. بنابراین نصاب به معنی دسته  
چاقو یا قبضه شمشیر است و در اصطلاح به مفهوم مقداری است که زکات بدان تعلق گیرد.  
همو در ذیل ماده «نصل» آورده است: «نصل السیف: حدیده، وقال ابو زیاد النصل کل حدیده من  
حدائد السهام، والجمع انصل ونصول ونصال» یعنی تیغه شمشیر و پیکان آهنین نیزه‌ها.

از این رو با توجه به هر دو صورت برگردان عبارت مورد نظر چنین خواهد بود: «همچون امیدواری که قبضه یا تیغه شمشیر شکسته برگردد، یعنی همچون امیدواری که ناامید باز گردد».

#### منابع:

- ۱- تاج العروس، ابن زبیدی.
- ۲- لسان العرب، ابن منظور.
- ۳- مرزبان نامه به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی عفی عنه.
- ۴- مرزبان نامه تصحیح و تحشیه محمد روشن، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵ هـ.
- ۵- مرزبان نامه شرح خطیب رهبر دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۶۳ هـ.

## نگارنده غیب

عبداللہ نصری

شناخت حافظ بدون شناخت اندیشه و تفکر او میسر نیست. اقوال ضد و نقیضی که پیرامون شخصیت و اندیشه حافظ ارائه شده بیشتر ناشی از آن است که جهان بینی و نظام ارزشی حافظ به دست فراموشی سپرده می شود.

برای شناخت حافظ حقیقی باید نظام فکری او به صورت مجموعه ای منسجم ارائه شود، و برای نیل به این مقصود باید دیدگاههای او در مورد موضوعاتی چون شناخت خدا، انسان، جهان، اخلاق، عرفان و... مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ما در این سلسله مقالات سعی می کنیم تا دیدگاههای حافظ پیرامون مسائل فوق را با در نظر گرفتن مجموعه اشعار حافظ - مورد پژوهش قرار دهیم؛ و در اولین مقاله نیز نظر او را پیرامون خدا مطرح می سازیم.

### شناخت خدا

آیا می توان خدا را شناخت یا نه؟ آیا قوای ادراکی انسان می تواند به شناختی صحیح از خدا نائل شود یا نه؟ اگر نمی تواند چرا؟ و اگر می تواند این امر به وسیله کدام یک از قوای ادراکی انسان میسر است.

در یک جا حافظ می گوید که نمی توان خدا را عیان دید.

برین دو دیده حیران من هزار افسوس  
که با دو آینه رویش عیان نمی بینم  
در یک بیت هم اشاره به این مطلب دارد که: شعاع جمال الهی آن چنان نورانی است که همین شدت نورانیت به صورت حجابی در آمده، و مانع از آن است که انسانها خدا را درک کنند.

حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال  
بیا و خرگه خورشید را منور کن

در جای دیگر نیز می گوید که: شناخت صفات الهی ورای درک و فهم انسان است.

ز وصف حسن تو، حافظ چگونه نطق زند  
که چون صفات الهی، ورای ادراکی

در جای دیگر نیز به طور مطلق شناخت خدا را منکر نمی شود، بلکه تنها عده ای از انسانها را

ناتوان از ادراک و شناسائی خدا می‌داند.

وصف خورشید به شب‌پره اعمی نرسد که در آن آینه صاحب‌نظران حیرانند  
برخی از ابیات نیز شناخت خدا را میسر می‌داند، اما می‌گوید که هر کس خدا را بر اساس تصور و  
وهم خود درک می‌کند.

معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد هر کس حکایتی به تصور چرا کنند  
در واقع بر اثر تجلی خداوند بر دل و جان انسانها و نحوه تجلی او بر هر موجودی متناسب با  
مراتب وجودی او، اختلاف در شناختها و دریافتها نسبت به مبدا جهان هستی پیدا شده است.  
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او هام افتاد  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد  
از مجموع مطالب فوق و بحثهای «شناخت‌شناسی» حافظ می‌توان به این نتیجه رسید که حافظ  
شناخت خدا را میسر می‌داند، اما نه با کمک عقل بلکه به وسیله شهود و اشراق درونی.

از نظر حافظ، اهل خانقاه و صوفیان حرفه‌ای که ادعای شهود می‌کنند نمی‌توانند خدا را بشناسند.  
شناخت حقیقی او تنها در حال سکر و بی‌خودی، یعنی شهود ناب به انسانها دست می‌دهد.  
سر زحیرت به در می‌کده‌ها برگردم چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود  
از نظر حافظ، برای شناخت خدا اهلیت و استعداد لازم است. هر انسانی نمی‌تواند خدا را  
بشناسد. کسانی که به مراتب والای کمال رسیده‌اند او را می‌توانند درک کنند. ناهلان چون در  
حجاب هستند نمی‌توانند او را درک کنند.

معشوقه عیان می‌گذرد بر تو ولیکن اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است

\*\*\*

ناظر روی تو صاحب‌نظرانند ولی سرگیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست  
انسان هنگامی می‌تواند خدا را درک کند که به تصفیه درون بپردازد. تا درون از آلودگیها پاک  
نشود نمی‌تواند به شهود - حق تعالی - نائل شود.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

\*\*\*

چشم آلوده، نظر بر رخ جانان، نه رواست بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

\*\*\*

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز  
انسان وقتی می‌تواند تصویری را در آینه مشاهده کند که غباری در برابر چشمانش نباشد. حافظ  
در بیت زیر خدا را به آینه تشبیه کرده، می‌گوید: همان‌طور که جز با صاف بودن چشم نمی‌توان اشیاء  
داخل آینه را مشاهده کرد، خدا را نیز جز با صاف بودن دیده باطن نمی‌توان شهود نمود.

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن  
 که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد  
**جهان طبیعت منبع خداشناسی**

خدا را از راههای بسیار می توان شناخت. هر چند بالاترین مرتبه شناخت، شناخت شهودی است، اما از راه طبیعت نیز می توان به معرفت کردگار نایل آمد.

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است  
 حیف باشد که ز حال همه غافل باشی  
 آسمان و زمین، ماه و خورشید، کوهها و دریاها، همه و همه، از آن جهت که آیه وجود حق تعالی - هستند، منبع شناخت او نیز به شمار می روند.

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست  
 ماه و خورشید هم این آینه می گردانند  
 در واقع خداوند در همه جا جلوه گر است و برای پی بردن به اصل وجود او نیز راههای بسیار را می توان پیمود. چنان که در حدیث آمده است «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفِيسِ الْخَلَائِقِ».

در خرابات مغان نور خدا می بینم  
 این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

\*\*\*

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین  
 خدا گواست که هر جا که هست با اویم

### موجودات و تسبیح خدا

از آن جایی که موجودات آیه و نشانه وجود خدا هستند همه آنها به تسبیح و تحمید او می پردازند.

از نظر حافظ نه تنها انسان تسبیح گوی خداست که مرغان نیز تسبیح گوی او به شمار می روند. نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس که عندلیب تو از هر طرف هزارانند

### تجلی خدا

عرفا پیدایش جهان هستی را بر اساس تجلی تبیین می کنند. به اعتقاد آنها جهان هستی چیزی جز تجلی اسماء و صفات حق تعالی نیست. هدف خداوند نیز از آفرینش موجودات، ظهور و تجلی خود در عالم ممکنات بوده است.

عرفا معتقدند که وجود یکی است و این وجود، هم ظاهری دارد و هم باطنی. باطن این وجود، نور است و جهان آفرینش نیز ظاهر و پرتو این نور است. عالم ممکنات ظاهر این وجود و تجلی این نور است. به بیان دیگر حق - تعالی - که نور مطلق است چون خواست، جمال خود را مشاهده کند تجلی کرد و با تجلی او جهان آفرینش پا به عرصه وجود نهاد.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد  
 عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

\*\*\*

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست

\*\*\*

جمله عالم یک فروغ روی اوست      گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

عرفا مبنای نظریه خود در مورد تجلی را این حدیث قدسی می دانند:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أُعْرَفَ»

من گنجی مخفی بودم، خواستم شناخته شوم، مخلوقات را آفریدم.

«کنز مخفی» که در حدیث آمده به معنای مقام و مرتبه‌ای است که در آن اثری از تعین و تقید

نیست. مقامی که بیرنگی است و اثری از هیچ اسم و رسمی نیست. این مقام را «مرتبه هویت» یا «عما

و غیب‌الغیوب» نام نهاده‌اند. این هم که در حدیث آمده «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا» در واقع اشاره است به این

مقام و مرتبه لاتعینی محض و اطلاق ذاتی حق - تعالی - است.

پس از این مرتبه، ذات حق تعالی برای خودش تجلی پیدا می‌کند، و به این ترتیب نخستین تعین

ذاتی تحقق پیدا می‌کند، در این مرتبه، ذات حق - تعالی - کمالات ذاتیه خود را به نحو اجمال و

بساطت در خود مشاهده می‌کند. این مرتبه را عرفا مرتبه «احدیت» یا «فیض اقدس» نامیده‌اند.

کلمه «فاحببت» که در حدیث آمده، اشاره به مقام و مرتبه‌ای است که از آن به «تجلی عشقی» نام

برده‌اند.

توضیح آن که، چون ذات حق - تعالی - سراسر کمال است و جمال، و کمالات او فوق لایتناهی

است و همچنین حق - تعالی - مدرك ذات خود است، پس حق - تعالی - عاشق و محب ذات خویش

است، چرا که ملاک عشق و ابتهاج، ادراک کمالات است و از آن جا که حق تعالی هم دارای کمالات

بی‌نهایت است و هم کمالات خود را ادراک می‌کند، پس عشق و ابتهاج وی به ذاتش فوق هر گونه

عشق و ابتهاجی است.

تا اینجا حق تعالی دو تجلی کرده است: یکی «تجلی علمی اجمالی» که در آن تجلی صفات و

اسماء خود را به نحو اجمال مشاهده کرده و دیگری «تجلی عشقی» که نمایشگر حب ذات او به

خویش است.

که بندد طرف وصل از حسن شاهی      که با خود عشق بازد جاودانه

\*\*\*

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد      ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

\*\*\*

طفیل هستی عشقند آدمی و پری      ارادتی بنما تا سعادتى ببری

پس از این دو تجلی، تجلی سوم تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی در این مقام، حق تعالی صفات و

کمالات خود را به نحو تفصیل مشاهده می‌کند. به بیان دیگر بر اثر تجلی عشقی، صفات و کمالات

خداوند از یکدیگر متمایز و ممتاز می‌شود، به طوری که می‌توان گفت حق تعالی عالم است و قادر است و حی است و سمیع و بصیر است و مرید است و متکلم. این مقام و مرتبه را «مرتبه و احدیت» یا «فیض مقدس» نامیده‌اند.

پس از این مرتبه، نوبت به تجلی چهارم می‌رسد که بر اثر آن موجودات تحقق خارجی پیدا می‌کنند. جمله «خلقت الخلق» اشاره به این مرتبه از تجلی دارد.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

\*\*\*

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما  
پیاله یا جام در واقع آینه‌ای است که مانند جام جهان‌نمای جمشید اسرار هستی را منعکس  
می‌سازد و در همین پیاله است که حافظ تجلی خود را می‌بیند.

از نظر عرفا در میان همه موجودات جهان آفرینش، انسان بیش از دیگر موجودات توان آن را  
داشت که آینه ذات و صفات خدا باشد، چرا که انسان استعداد وجودی آن را داشت تا به وسیله وی  
سرّ حق به حق آشکار گردد. به بیان دیگر خدا انسان را به این علت آفرید تا هر گاه بر او تجلی  
می‌فرماید ذات و صفات و افعال خود را ببیند. خداوند چون انسان را آفرید او را خلیفه خود ساخت؛  
یعنی پرتوی از اسماء و صفات خود را در وی ایجاد نمود. از این روی انسان مظهر اتم و اکمل صفات  
و افعال الهی است و انسان کامل نیز مظهر همه اسماء و صفات حق بشمار می‌رود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ فَتَجَلَّى فِيهِ (۱).

حافظ نیز معتقد است: ذات الهی - که مقصد و مقصود همه عبادات است - در صورت درویشان  
یعنی انسانهای کامل تجلی پیدا می‌کند.

روی مقصود که شاهان به دعا می‌طلبند مظهرش آینه طلعت درویشان است  
هر چند عالم آفرینش از ماه و خورشید گرفته تا سایر موجودات نمودار عظمت الهی و تجلی  
جمال حق تعالی هستند، اما او فقط بر آینه دل انسانهای کامل تجلی پیدا می‌کند نه رندانی که دم از  
معرفت الهی می‌زنند، اما اهل حقیقت نیستند.

ولیکن کی‌نمایی رخ به رندان تو کز خورشید و مه آینه داری  
از نظر حافظ جمال معشوق نیز تجلی ذات الهی است. و همین تجلی ذات خدا بر معشوق است  
که انسان را بر آن می‌دارد تا همه آفریده‌ها را زیبا ببیند.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

\*\*\*

روی تو مگر آینه لطف الهی است حقا که چنین است و درین روی و ریا نیست

## خدا، هدف خلقت

اینکه «راز آفرینش چیست»؟ یعنی انسان چرا آمده است و به کجا می‌رود؟ سؤالی است که از قدیم الایام مورد بحث و بررسی‌های گوناگون قرار گرفته است. حافظ نیز از طرح و پاسخ‌گویی به آن خود را بی‌نیاز ندانسته و در ابیات گوناگون مطالبی درباره آن مطرح ساخته است.

در طرح سؤال از هدف آفرینش ابیاتی مطرح است که علی‌الظاهر تحقیق در مورد آن را بیهوده و غیر قابل حصول می‌داند:

عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم      در یغ و درد که غافل ز کار خویشتم

\*\*\*

وجود ما معماییست حافظ      که تحقیقش فسونست و فسانه

\*\*\*

چو هر خبر که شنیدم دری به حیرت داشت      از این سپس من و مستی و وضع بی‌خبری  
در این جا این سؤال مطرح است: آیا تفکر حافظ نیز مانند تفکر خیام است و طرح و بررسی راز هستی را فسون و فسانه می‌داند و حاصل کار را نیز خبری جز بی‌خبری و حیرت نمی‌داند؟ یا اینکه برای خلقت، فلسفه و هدفی قایل بوده و آن را بیان کرده است؟

پاسخ این است: اشعار بسیاری در دیوان حافظ وجود دارد که نه تنها برای خلقت راز و رمزی قایل بوده که فلسفه آن را نیز بیان کرده است.

مجموع اشعاری که در این زمینه وجود دارد نشانگر آن است که اولاً مبداء جهان هستی اگر جهان را آفریده، نیازی به آن نداشته است؛ یعنی هدف از آفرینش جهان به ذات الهی باز نمی‌گردد، بلکه به فعل او باز می‌گردد.

ساقی به بی‌نیازی رندان که می‌بده      تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی  
این بیت ناظر به آیات شریفه زیر است:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

آسمانها و زمین از آن خداست. همانا خدا غنی و ستوده است. (لقمان/ ۲۶)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

ای مردم همه شما نیازمند به خدا هستید و تنها خداست که غنی و ستوده است. (فاطر/ ۱۵)

بیا که رونق این کارخانه کم نشود      به زهد همچو توئی یا به فسق همچو منی  
در سلسله بحثهای کلامی و فلسفی پیرامون ذات الهی این مسئله به اثبات رسیده که خداوند چون واجب الوجود است و کمال مطلق هیچ نیازی به غیر ندارد و اگر غیر (جهان خلقت) را آفریده نه به خاطر آن بوده است که خود به کمالی دست یابد، بلکه برای این بوده است که ماسوای خود یعنی موجودات را به کمال و وجودیشان برساند. حافظ خود این مطلب را به صورتهای گوناگون بیان



کرده است:

ز عشق نساتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

\*\*\*

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد      ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

\*\*\*

اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است      من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز  
هدف از آفرینش انسان نیز چیزی جز «وصول به حضرت حق» نیست؛ یعنی هدف از خلقت این  
بوده است که: انسانها با به فعلیت در آوردن استعدادهای خود به والاترین کمال ممکنه که قرب به  
خداوند است دست یابند انسانی که به مقام کمال دست یابد دیگر نه از آتش دوزخ ترس خواهد  
داشت و نه به طمع بهشت خواهد بود. چنین انسانی فقط خدا را خواهد و بس. حافظ به این مطلب  
عمیق بارها اشاره کرده است، چنان که می‌گوید:

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما      با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم  
صحبت حور نخواهم که بود عین قصور      با خیال تو اگر با دگری پردازم  
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض      به هوای سر کوی تو برفت از یادم  
عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست      تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم  
وجه خدا اگر شودت منظر نظر      زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
نعیم خلد چه باشد رضای دوست طلب      کسه حیف باشد از او غیر او تمنایی

این ابیات یادآور سخنان مولای متقیان علی (ع) است که می‌فرماید:

«ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، وان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، وان قوماً  
عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الاحرار.»

گروهی خدا را به خاطر پاداش، بندگی می‌کنند. این عبادت سوداگران است. و گروهی خدا را از  
روی ترس، عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است و گروهی خدا را از سر شکر، عبادت می‌کنند  
و این عبادت آزادگان است.<sup>(۲)</sup>

### حکمت کارهای خدا

از نظر حافظ همه کارهای مبداء جهان هستی حکیمانه است. هر فعلی که از خدا سر می‌زند بر  
اساس هدف و غایتی است. اما اینکه آیا می‌توان حکمت همه کارهای خدا را دانست یا نه؟ سؤالی  
است که جواب آن از نظر حافظ منفی است.

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب  
 نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد  
 آنکه پر نقش زد این دایره مینایی  
 کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد  
 حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش  
 از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد  
 مکن حافظ از جور دوران شکایت  
 چه دانی تو ای بنده کار خدایی  
 این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است  
 کاین همه زخم نهران هست و مجال آه نیست  
 حافظ این نکته را که چرا انسان نمی تواند اسرار افعال الهی را دریابد، ناشی از محدودیت عقل و  
 فهم بشر می داند.

در کارخانه ای که ره علم و عقل نیست      وهم ضعیف رای فضولی چرا کند  
 اینکه می گوئیم شناخت حکمت افعال الهی میسر نیست، منظور این است که انسانهای معمولی  
 نمی توانند حکمت کارهای خدا را دریابند و گرنه اهل بصیرت یعنی ارباب کشف و شهود می توانند  
 با زبان گل و گیاه آشنا شده، راز شکفتن و پژمرده شدنهای آنها را نیز دریابند.  
 عارفی کو کند زبان سوسن      تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

### مشیت خدا

حافظ مشیت الهی را حاکم بر همه چیز می داند و می گوید: هیچ چیزی در جهان بدون اذن الهی تحقق  
 نمی کند. اگر انسان دچار رنج شود، این رنج از جانب خداست و اگر هم از آسایش و راحتی  
 برخوردار شود، آن هم نصیب الهی است. اگر معصیتی از انسان سر بزند، از جانب خداست  
 همچنانکه اگر عمل خیری از انسان سر بزند، از سوی خداست.

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم      نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند  
 مکن به چشم حقارت نگاه در من مست      که نیست معصیت و زهد بی مشیت او  
 گر چه رندی و خرابی گنه ماست همه      عاشقی گفت که تو بنده بر آن می داری  
 زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست      تا در میانه خواسته کردگار چیست  
 هر چه او ریخت به پیمانه ما، نوشیدیم      اگر از خمر بهشت است و گر باده مست  
 برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر      کارفرمای قدر می کند این، من چه کنم  
 مسئله مشیت الهی که حافظ مطرح کرده است ریشه در قرآن کریم دارد. طبق آیات قرآنی تمام

موجودات جهان هستی پس از مشیت الهی تحقق پیدا می‌کنند. هر چیز در جهان موجودات از مشیت و اراده خداوندی سرچشمه می‌گیرد و هیچ پدیده و رویدادی بدون اذن و مشیت الهی تحقق نمی‌یابد.

«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ»

هر نخلی را که قطع کردید یا آن را بر ریشه‌هایش رها کردید به اذن خدا بوده است (حشر ۵)

«فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

(خدا) هر کس را که بخوهد می‌بخشد و هر کس را که بخوهد عذاب می‌کند و خداوند بر همه

چیز تواناست. (بقره/ ۲۸۴)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ

تُشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

بگو بارالها! مالک حکومتها تویی به هر کس که بخوهد حکومت می‌دهی و از هر کس که

بخوهد حکومت را می‌گیری. و هر کس را که بخوهد عزت می‌دهی و هر کس را که بخوهد ذلت

می‌بخشی. تمام خوبیها به دست توست. تو بر همه چیز توانا هستی. (آل عمران/ ۲۶)

## لزوم اطاعت از خدا

برای نیل به کمال باید اطاعت خدا را کرد. آنچه را که خداوند واجب کرده است باید به جا آورد و

از آنچه نهی کرده است خودداری نمود.

مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روا نیست نگوییم رواست

انسان فقط باید تن به اطاعت و بندگی خدا دهد و بس. و هیچ کس را جز او شایسته عبودیت و

اطاعت مطلق نداند.

به جز ابروی تو محراب دل حافظ نیست طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد

جهانیان همه گر منع من کنند از عشق من آن کنم که خداوندگار فرماید

حافظ از این جهت اطاعت خدا را توصیه می‌کند که ایمان به او را موجب رشد و کمال انسان به

شمار می‌آورد.

گر نور عشق حق به دل و جان او افتد بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

## همه در جستجوی خدا

از نظر حافظ همه طالب خدا هستند. همه انسانها توجه به خدا دارند و با زبان حال و قال در

جستجوی او هستند.

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت  
غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است  
از نظر حافظ انسان از فطرت خداشناسی و خداگرایی برخوردار است. انسان موجودی است که  
از روز ازل خمیرمایه وجودی او با فطرت توحیدی عجین شده است.  
ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو چه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت  
منظور از لطف ازل همان پیمان عبودیت است که خداوند در آغاز خلقت از انسان گرفته است.  
چنانکه در قرآن می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ  
شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.»

هنگامی که پروردگار تو از پشت و صلب فرزندان بنی آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را شاهد بر  
خودشان ساخت. (گفت): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! گواهی می دهیم، برای این که در  
روز قیامت نگوئید ما غافل بودیم. (اعراف / ۱۷۲)

چون همه انسانها بر اساس فطرت توحیدی خود در جستجوی او هستند، پس هیچ سری نیست  
که در آن سری از خدا وجود نداشته باشد.

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست  
این که روح آدمی نیاز به خدا دارد در جای جای دیوان حافظ مورد نظر قرار گرفته است، چنان که  
می گوید:

جان بی جمال جانان بیل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد  
با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد  
در قرآن کریم نیز می فرماید:  
«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

فطرت خدائی انسان را بر اساس آن آفرید. (روم / ۳۰)

در صومعه زاهد و در خلوت صوفی جز گوشه ابروی تو سحراب دعا نیست  
ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست  
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم  
هر چند گرایش و حب خدا همواره در درون انسانها جای دارد، اما گاه بر اثر علل و عواملی که از  
آن به «خمول فطرت» یاد کرده اند، انسان از یاد خدا غافل می شود و فطرت توحیدی خود را دست  
فراموشی می سپارد.

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

### راه وصول به خدا از طریق دل

گفتیم که کمال حقیقی انسان قرب به حق است و بس. راه رسیدن به او نیز جز با تصفیه درون از آلودگیها میسر نیست. اگر انسان دل خود را از پلیدیهای درون پاک سازد می تواند وصول به حق پیدا کند.

واعظ شهنه شناس این عظمت گو فروش ز آن که منزلگه سلطان، دل مسکین من است  
دل سراسر ابروده محبت اوست دیده آینه دار طلعّت اوست  
دل انسان جایگاه تجلی انوار الهی است. غرض از آفرینش دل نیز این بوده است که افتخار مصاحبت با خدا را پیدا کند.

از دل و جان، شرف صحبت جانان غرض است همه آن است و گرنه دل و جان این همه نیست  
انسانی که دل را صفا دهد می تواند همه حجابها را - از حجابهای عالم محسوس گرفته تا حجابهای عالم مجردات - از میان برداشته و به وصال محبوب خود دست یازد.

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند  
قرآن کریم هم می فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (کسی که دل را پاک نگاهداشت  
رستگار شد و کسی که آن را پلید گرداند زیانکار شد. شمس/ ۹۱ و ۱۰)

برای وصول به حق، انسان باید مراحل راطی کند؛ عرفا هر یک به گونه ای سخن از این مراحل و منازل به میان آورده اند. حافظ نیز صریحاً می گوید که قدم اول برای قرب به حق، شناخت مراحل و منازل راه کمال است.

گر چه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی  
محور همه مراحل و منازل نیز اخلاص است. در هر مرحله ای از مراحل انسان باید مراقب باشد تا کاری جز برای رضای خدا انجام ندهد. همه مراحل بندگی باید توأم با اخلاص باشد.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند  
عشق به خدا هم باید به گونه ای در دل و جان انسان نفوذ پیدا کند که انسان هر چه جز اوست به دست فراموشی بسپارد. دل انسان باید بطور کلی از یاد غیر خدا تهی باشد.

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه؟

### انسان و رضای خدا

انسان باید همواره طالب رضای خدا باشد. کارهای انسان باید به انگیزه رضای الهی صورت گیرد و بس.

پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند

انسان باید تا آن جا طالب رضای الهی باشد که اگر حق - تعالی - خواست او را به جهنم برده، بسوزاند راضی به رضای او باشد و دم بر نیاورد. و جایکه خواست الهی، سوزاندن انسان باشد نشانه پستی و حقارت است که انسان طالب بهشت باشد.

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست      تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم  
انسان باید تسلیم محض خدا باشد و امور را به مشیت او بسپارد.  
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم      لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

### لطف ازلی خدا

از نظر حافظ انسانها از آغاز خلقت مورد لطف و عنایت خدا قرار گرفته‌اند. خداوند از آغاز هم هدایت عام خود را شامل حال انسانها نموده است و هم هدایت خاص خود را.  
لطف الهی از ازل به این تعلق گرفته است که انسانها مسیر کمال را طی کرده رهسپار بهشت برین شوند.

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی      خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

\*\*\*

یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد      که از او خصم به دام آمد و معشوقه به کام  
اگر انسان بخواهد در مسیر تندباد حوادث زندگی، صبر و تحمل داشته باشد و غم و اندوه او را از پای در نیاورد باید به لطف خداوند متکی باشد.

به جان دوست که غم، پرده بر شما ندرد      گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

\*\*\*

کاروانی که بود بدرقه‌اش حفظ خدای      به تجمل بنشیند به جلالت برود  
دامهای بسیاری بر سر راه آدمی قرار دارد. مگر شیطان همواره در کمین انسان است تا او را از رشد و کمال باز دارد؛ در این میان تنها لطف خداست که می‌تواند از او دستگیری کرده، نجاتش دهد.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا      ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

\*\*\*

شب تیره چون سر آرم ره پیچ پیچ زلفش      مگر آنکه شمع رویش به رهم چراغ دارد

\*\*\*

درونها تیره شد باشد که از غیب      چراغی بر کند خلوت نشینی

\*\*\*

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ      وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

\*\*\*

نه تنها انسانهای معمولی به مدد لطف الهی به سر منزل مقصود می‌رسند، که انبیای عظام نیز بدون برخورداری از لطف و عنایت او ره به جایی نمی‌بردند. چنان‌که اگر مسیح (ع) به جایی رسید و معجزات بیشماری از خود ارائه داد همه آثار لطف او بود.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید      دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد  
از نظر حافظ نه تنها انسانها که حیوانات نیز از الطاف الهی بی‌نصیب نیستند.  
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود      این همه قول و غزل تعبیه در متقارش

### عفو و رحمت الهی

در جای جای دیوان حافظ امید به عفو و رحمت الهی موج می‌زند. حافظ خدا را دارای مجموعه‌ای از صفات می‌داند که مهمترین آنها رحمت و مغفرت الهی است.

بیر دردی‌کش ما گر چه ندارد زر و زور      خوش گنه‌بخش و خطاپوش خدایی دارد

\*\*\*

دوشم نوید داد عنایت که حافظا      باز آ، که من به عفو گناهت ضمان شدم

\*\*\*

می‌خور به بانگ چنگ و مخور غصه ور کسی      گوید ترا که باده مخور گو «هو الغفور»  
همانگونه که قرآن کریم توجه انسانها را به رحمت الهی جلب نموده است و به آنها گوشزد  
می‌نماید که از رحمت و اسعه خداوندی نومید نشوید (ولا تياس من روح الله) حافظ نیز می‌گوید:

کمر کوه کم است از کمر مور اینجا      ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست

\*\*\*

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند      بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش  
امید حافظ به رحمت الهی تا آن جاست که در برابر آن، خطا و گناه بنده را به چیزی نمی‌گیرد و  
حتی انسان گناهکار را مستحق رفتن به بهشت می‌داند.

سهو و خطای بنده گرش هست اعتبار      معنی لطف و رحمت پروردگار چیست

\*\*\*

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ      که گر چه غرق گناه است می‌رود به بهشت

\*\*\*

بهشت اگر چه نه جای گناه کاران است      بیار باده که مستظهرم به همت او

\*\*\*

از نامه سیاه نترسم که روز حشر      با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم

\*\*\*

گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو

\*\*\*

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا فیض عفوش نهد بار گنه بر دوشم  
حافظ لطف الهی را به بارانی تشبیه می‌کند که همه خطاهای انسانی را از نامه اعمالش می‌شوید و  
پاک می‌کند.

آب رو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار که به دیوان عمل، نامه سیاه آمده‌ایم  
برخی از ابیات فوق ممکن است موهم این فرض شود که حافظ انسانها را تشویق و تحریض به  
گناه می‌کند؛ در حالیکه با توجه به اشعار دیگر وی خلاف این نظر اثبات می‌شود و مطالب فوق نیز  
چند نکته مهم را گوشزد می‌کند:

۱: رحمت الهی بر غضب او غلبه دارد (سبقت رحمتی غضبی)

۲: انسان هیچ گاه نباید نومید شود، چرا که نومیدی خود از بزرگترین گناهان است.

۳: لطف و عنایت الهی بیش از تصور ماست.

لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه گویی خموش

### رِزَاقِیتِ خدا و توکل به او

یکی دیگر از صفات خداوند که حافظ بر روی آن تکیه نموده است «رِزَاقِیت» اوست و به خاطر  
همین صفات اوست که می‌گوید هیچ انسانی نباید نگران روزی خود باشد.

بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد گفت بر هر خوان که بنشینم خدا رزاق بود

\*\*\*

ما آب روی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است  
انسان باید به جای توجه به این و آن و برآورده شدن حوایج و آرزوهای خود از جانب مردم، تنها  
توکل به خدا داشته باشد و از او مدد بخواهد.  
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

### نیایش خدا

حافظ برای نیایش خداوند ارزش خاصی قائل شده است و یکی از عوامل کمال انسان را هم در  
عبادت و نیایش با خدا می‌داند.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم‌شبی دفع صد بلا بکند

\*\*\*

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن

\*\*\*



دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است بدین راه و روش می رو که با دلداری پیوندی

\*\*\*

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند به عذار نیم شبی کوش و گریه سحری

\*\*\*

با دعای شبخیزان شکر دهان مستیز در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی  
برای از بین بردن هواهای انسانی - که بزرگترین سد راه کمال انسان است - باید دست به دعا و  
نیایش برداشت.

در ره نفس کزو سینه ما بتکده شد تیر آهی بگشاییم و غزایی بکنیم

\*\*\*

سر مکش حافظ ز آه نیم شب تا چو صحبت آینه رخشان کنند

\*\*\*

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

\*\*\*

به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس  
حافظ هم به گریه و راز و نیاز سحری پشت گرمی دارد و هم به عفو و بخشایش الهی امیدوار  
است.

بیار می که حافظ مدامم استظهار به گریه سحری و نیاز نیم شبیست  
حافظ باز شدن بسیاری از درهای بسته را تنها با دعا میسر می داند و بس.

به صفای دل رندان صبحی زدگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند  
حافظ گشوده شدن رازهای آفرینش را نیز به وسیله ذکور و نیایش خدا میسر می داند، چنان که در  
بیت زیر با اشاره به زلف که از نظر عرفا کنایه از ابهام اسرار خلقت است می گوید:

مقیم حلقه ذکرست دل بدان امید که حلقه ای از سر زلف یار بگشایند  
نه تنها انسان باید خود به دعا و نیایش پردازد، بلکه باید از دیگران هم بخواهد که او را دعا کنند.

ز بخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند

در ارتباط با نیایش خدا، حافظ به چند نکته مهم اشاره دارد:

اول آن که: انسان در نیایش با خدا باید حضور قلب داشته باشد.

هر دم به خوردن دیده چه حاصل وضو، چون نیست

بسی طاق ابروی تو نماز مرا جواز

دوم آن که: انسان باید با دل شکسته خدا را یاد کند که در حدیث آمده است: «انا عند المنکسرة

قلوبهم لاجلی».

در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس      بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است  
سوم آن‌که: انسان نباید به امید استجابت به دعا بپردازد. وظیفه انسان دعا و نیایش با خداست و  
بس، خواه مورد پذیرش درگاه الهی قرار گیرد یا نگیرد.  
حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس      در بند آن مباش که نشنید یا شنید

### نامهای خدا در دیوان حافظ

در دیوان حافظ از خداوند به نامهای گوناگون یاد شده است. تعبیرات مختلفی که حافظ در مورد خدا به کار برده است نشانگر دید و بینش توحیدی اوست. الفاظی چون دوست، دلستان، حبیب، معشوق، جانان و ساقی که در خطاب به خداوند به کار رفته است نشانگر آنست که توحید حافظ توحید عارفانه است، توحیدی است بر مبنای عشق و بر اساس علم یا زهد. حافظ نه تنها انسان را عاشق می‌داند که خدا را نیز مشتاق انسان می‌یابد، و به همین جهت است که بر صفاتی چون رحمانیت و لطف او تکیه دارد تا قهاریت و غضب او. خدا را مبدی می‌داند که محبتش به انسانها تا آن جاست که به سادگی از خطاها و گناهان آنها در می‌گذرد. ما در این جا به مجموعه الفاظ و تعبیراتی که در مجموعه اشعار حافظ در مورد خدا به کار رفته است اشاره می‌کنیم:

آمرزگار:

سهو خطای بنده گرش اعتبار نیست      معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

او:

جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست      ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند

\*\*\*

حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ

متی ما تلق من تهوی دع الدنيا واهملها

تو:

در صومعه زاهد و در خلوت صوفی      جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست

جانان:

سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود

اگر تسبیح می‌فرمود، اگر زنار می‌آورد

\*\*\*

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا بر کنند      منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

چمن آرا:

من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست      که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

خورشید:

وصف خورشید به شب پرده اعمی نرسد

حبیب:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست

حق:

گر طالب فیض حق به صدقی حافظ

حکیم:

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم

داور:

گویا باور نمی دارند روز داوری

دلستان:

با هیچ کسان نشانی زان دلستان ندیدم

دوست:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

رزاق:

بر در شاهم گدایی نکته ای در کار کرد

سلطان:

واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش

ساقی:

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

هر جا که هست پرتو روی حبیب هست

سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس

گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

گفت بر هر خوان که بنشینم خدا رزاق بود

زانکه منزلگه سلطان دل می کنی من است

فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست

\*\*\*

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

شاه:

که بندد طرف وصل از حسن شاهی

قاضی حاجات:

حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز

کارساز:

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد

کریم:

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

خیال آب و گل در ره بهانه

که با خود عشق بازد جاودانه

حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

گر اعتماد بر الطاف چه حاجت است

در حضرت کریم تنها چه حاجت است

**کلک صنع، کلک مشاطه:**

به دلپذیری نقش نگار ما نرسد  
هر که اقرار بدین حسن خدا داد نکرد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی  
کلک مشاطه صنعش نکشد نقش مراد

**معشوق:**

هر کس حکایتی به تصور چرا کنند

معشوق چو نقاب ز رخ در نمی کشد

**مهندس فلکی:**

چنان ببست که ره نیست جز به دام مفاک

مهندس فلکی راه دیرشش جهتی

**نقاش:**

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

**نگارنده غیب:**

نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب

**هو:**

تا بشنوی ز صوت مغنی هو الغنی

ساقی به بی نیازی رندان که می بده

**یار:**

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

**پانویشت ها:**

۱- مرصاد العباد، ص ۱۲۲.

۲- نهج البلاغه کلمات قصار ۲۳۷.